

مکتب تفکیک سخنی پیرامون



سید موسی زرآبادی
(م. ۱۲۵۳ ق)



میرزا مهدی اصفهانی
(م. ۱۲۵۶ ق)



شیخ مرتضی فزونی
(م. ۱۲۸۶ ق)





برادر مکرم حضرت آقای حکیمی (سَلَمَه اللّٰه تعالی) در طلّیعه‌ی نوشتارشان در ویژه‌نامه‌ی عالم ربّانی سید موسی زرآبادی (رحمة اللّٰه علیه) و «مکتب تفکیک» (کیهان فرهنگی، سال نهم، شماره‌ی دوازدهم) مرقوم داشته‌اند:

این جانب از سال‌ها پیش - در نوشته‌های خویش - اصطلاح مکتب تفکیک را، درباره‌ی مبنای شناختی و مکتب معارفی خراسان پیشنهاد کرده‌ام و به‌کار برده‌ام، و نوشتن کتابی را به نام «شیخ مجتبی قزوینی و مکتب تفکیک» وعده داده‌ام. از این روی کسانی چند از طلاب فاضل حوزه‌ها و دانشجویان جویای دانشگاه‌ها و عالمان و استادان و محققان، بارها پیگیر این کتاب گشته‌اند و بر لزوم نوشتن آن و عمل به وعده‌ی یاد شده تأکید کرده‌اند....

حقیر یکی از این کسان بوده که بارها به ایشان و حتی در غیاب ایشان گفته و اظهار علاقه کرده‌ام که تألیف و تنظیم این کتاب پیگیری شود، و حتی گفته‌ام که این کار از کارهای فوری و فوتی است که شاید از غیر حضرت حکیمی (سَلَمَه اللّٰه) ساخته نباشد،

● نباید گروهی، از ملاصدراها بتی بسازند و بگویند هیچ‌کس حق اعتراض به گفته‌ها و مبانی این بزرگان را ندارد و گرنه متهم به نفهمی و بی‌سوادی است، و نیز نباید مجلسی‌ها را کسی معصوم انگارد که هر که به آنها انتقاد کرد، بوی کفر بدهد.

و تأخیر آن روا نیست، زیرا گفته‌اند - و درست هم گفته‌اند: «فی التأخیر آفات». در این ده ماهی که از نشر ویژه‌نامه‌ی یاد شده می‌گذرد، هنوز برایم با جناب حکیمی ملاقاتی دست نداده تا هم از نشر ویژه‌نامه، و این کار بسیار ارزنده تشکر کنم، و هم خواسته‌ی قلبی خود را نسبت به پیگیری آن کتاب تکرار، و کافی نبودن ویژه‌نامه را (هر چند سررشته‌ی سخن و سرفصل‌ها و نقاط و نکات مهم را به دست داده است) گوشزد نمایم.

این روزها به فکر افتادم انگیزه‌ی این طلب و مطالبه و تکرار و تأکید را با طلاب و دانشجویان عزیز (که بنده هم یکی از آنان هستم) در میان بگذارم و چکیده‌ی سخنانی را که بارها و بارها این جا و آن جا در درس و منبر، سخنرانی و کلاس، پراکنده و کوتاه گفته‌ام به صورت نوشتاری در آورم، شاید از جانب من انجام وظیفه‌ای دینی، و برای خوانندگان سودمند و راهگشا باشد.

۱. بحث‌های مستدل و روشنگر، غیر از بدگویی و بی‌احترامی است. ملاصدرا و ملا محمد تقی مجلسی هر دو از بزرگان علمای شیعه هستند، ملا محمد باقر مجلسی و ملا عبدالرزاق لاهیجی هر دو مورد تکریم و احترامند. میرداماد و شیخ بهائی هر دو از استوانه‌های اسلام و تشیع می‌باشند. اگر برخی از مبانی و گفته‌های ملاصدرای شیرازی و فیض کاشانی و فیاض لاهیجی و میرداماد استرآبادی رد شود و برخی قبول، هیچ تفاوتی ندارد، با این که برخی از نظرات شیخ بهائی و مجلسی اول و مجلسی دوم قبول شود و برخی رد، تا دلیل و قرآن و روایت چه اقتضا کند.

نباید گروهی، از ملاصدراها بتی بسازند و بگویند هیچ‌کس حق اعتراض به گفته‌ها و مبانی این بزرگان را ندارد و گرنه متهم به نفهمی و بی‌سوادی است، و نیز نباید مجلسی‌ها را کسی معصوم انگارد که هر که به آنها انتقاد کرد، بوی کفر بدهد. بیایم به اصل بحث پردازیم، و روش‌ها را به طور دقیق بررسی کنیم، و ببینیم

کدام روش صحیح و یا صحیح تر است تا پیروی کنیم .

باز تکرار می کنم ، سخن در اشخاص نیست ، بحث در کفر و ایمان این و آن نیست ، مقصود بررسی روش هاست که کدام روش ، روش اسلام ناب است ، و آن چه قرآن و وحی آورده است به ما بهتر و سالم تر ابلاغ می کند .

۲ . سخنی بسیار رسا و زیبا از یکی از استادان بزرگ متأخر خوانده ام :

کوشش نکنید ابن سیناها ، ملاصدراها ، فارابی ها ، و سبزواری ها کافر از آب در آیند ، زیرا این کمک به اسلام و ترویج آن نیست که فیلسوفان و اهل عقل و معقول و منطق را از اسلام جدا کنیم ، و آنان را بی اعتقاد به دین معرفی نماییم ، بلکه هر چه بیشتر از این طایفه به اسلام گرویده باشند ، حاکی از قوت و متانت محتوای اسلام خواهد بود و این ترویج اسلام است .

حقیر در تکمیل این بیان متین می گویم : و کوشش نکنیم هر کس با قرآن و اهل بیت (ع) بیشتر مأنوس شد ، بی سواد معرفی شود ، زیرا این نیز همان تالی فاسد را دارد ، مگر انس با قرآن و کلمات اهل وحی با سواد بودن تضادی دارد؟!

اگر آیت الله سید ابو الحسن رفیعی قزوینی با سواد و محترم است ، باید از اظهار این که شادروان آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی هم با سواد و محترم است ، ناراحت نشویم . اگر ملاصدرا با سواد است ، چرا مجلسی را بی سواد بخوانیم و کم عمق و سطحی؟ اگر حاج ملاهادی سبزواری مکرم است ، باید از معزز بودن آقا میرزا مهدی اصفهانی هم ابا نداشته باشیم .

خلاصه حرف ها را بررسی کنیم و دنبال راه و روش مطمئن تر باشیم ، نه این که تا می شنویم که آیت الله حاج سید محمد هادی میلانی از درس معقول آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی تمجید کرده است ، نقل موثق را قبول نکنیم! چرا حساسیت بی جا داشته باشیم؟

● **بله، اگر قرآن و اهل بیت (ع) را «مطلق» بگیریم و بگوییم مسلمان معتقد، باید در صدد فهم آن باشد و حق اعتراض ندارد، گزاف نگفته ایم، زیرا ریشه در وحی دارد و احتمال اشتباه در آن نیست.**

۳- از روزی که وارد حوزه‌ی علمیه شده‌ام این مطلب را شنیده و خوانده‌ام که مثلاً فلانی به جای این که رساله‌ای در رد قاعده‌ی «الواحد» نگاشته، خوب و لازم بود می‌رفت نزد استادی ماهر زانو می‌زد و اصل قاعده را می‌خواند.

و نیز بسیار شنیده شده که می‌گویند: فلانی‌ها که در مقابل فلسفه و حکمت متعالیه‌های و هوی می‌کنند، فقط این عیب را دارند که نخوانده‌اند و نفهمیده‌اند.

پرسش من این است که آیا هیچ با انصافی می‌تواند بگوید صاحب «بدایع الحکم» فیلسوف نبود، فلسفه نخوانده بود و فلسفه را نفهمیده بود؟ پس چطور برخی از مبانی ملاصدرا را رد کرده و نپذیرفته است؟ هم چنین علامه‌ی سمنانی مؤلف کتاب «حکمت بوعلی سینا» و امثال او، واقعاً این منطق صحیح است که یک طرف را مطلق بگیریم و هر کس در مقابل او سخنی گفت، بگوییم نخوانده و یا نفهمیده است؟

بله، اگر قرآن و اهل بیت (ع) را «مطلق» بگیریم و بگوییم مسلمان معتقد، باید در صدد فهم آن باشد و حق اعتراض ندارد، گزاف نگفته‌ایم، زیرا ریشه در وحی دارد و احتمال اشتباه در آن نیست.^۱

۴. برخی از مسائل مهم و پایه‌ای فلسفه سال‌ها بلکه سده‌ها به نحوی مطرح می‌شد و جزء اصول مسلم به شمار می‌رفت و سپس به نحوی دیگر صحیح دانسته شد و به اصطلاح برهان علیه آن اقامه گشت، و کاش همین جا مسأله به پایان می‌رسید که نرسید، بلکه پس از چندی باز دیگرانی از خود فلاسفه و اهل معقول پیدا شدند و علیه نظریه‌ی دوم اقامه‌ی برهان کردند و همان سخن اول را صحیح دانستند.

اگر بخواهم آن چه در دل دارم با صراحت بگویم، چنین است: صدها سال اگر طلبه‌ای در حوزه‌ای می‌خواست به «اصالت وجود» تفوه کند، فکر می‌کرد که این سخن مساوی است با اینکه بگوید $2 \times 2 = 5$ است، اما زمانی آمد که اگر بخواهند به استادی که دلیل «اصالت ماهیت» را علیل می‌داند بگویند اصالت ماهیت درست است، باز فکر می‌کنند این سخن مساوی است با اینکه بگویند: $2 \times 2 = 6$ می‌باشد.

چرا این قدر مرعوب باشیم، این رعب و صحیح دانستن مطلق باید در قبال کسی باشد که از خطا معصوم است، نه دیگران.

گمان نشود که می‌خواهیم برهان را بی اعتبار بدانیم، بلکه می‌خواهیم در عین این که راه بحث و استدلال را باز می‌دانیم، بگوییم اگر یک جا قرآن صریحاً مخالف مطلبی بود، اصالت با قرآن است که خالی از اشتباه است، نه آراء و افکار.

۵. در غیر بدیهیات اولیه و مستقلات عقلیه، اعتقاد و نظر و سخن هیچ کس (حتی اگر از کمترین فلاسفه و عرفا باشد) جز معصومان از احتمال خطا و اشتباه خالی نیست، و فقط پیامبران و پیامبر اسلام و ائمه‌ی اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) هستند که اعتقادات، علوم و اظهاراتشان - به خاطر این که مستند به وحی است - صددرصد صحیح و مطابق با واقع است.

این واقعیت را اهل بیت (ع) مکرر گوشزد کرده و فرموده‌اند:

«شَرِّقًا أَوْ غَرِّبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ» .

نزدیک به ده روایت به این مضمون در جوامع حدیثی و غیره آمده است. ۲.

۶. جز رسول خدا و اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) که در همه‌ی عرصه‌ها به ویژه معارف و دین مجهولی ندارند و در این محدوده «نمی دانم» برای آنان نیست، دیگران مجهولاتشان از معلوماتشان اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست، بلکه باید گفت با هم قابل مقایسه نیست. قرآن مجید می فرماید: وَمَا أَوْتِينَا مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء، ۱۷/ ۸۵). و این قلت و کمی (اگر دقت کنیم) حتی در دایره‌ی معارف و مطالب مربوط به دین صادق است. تمام مواردی که فقها برای بیان حکم الهی به براءت، استصحاب و احتیاط استناد می کنند معنایش ندانستن حکم واقعی و جهل به آن است.

در تمام مسائل غامضه‌ی معارف، مانند آن چه مربوط به قیامت و مقدمات و مؤخرات، و چند و چون آن است، باید به «نمی دانم» اعتراف کنیم، مگر آن چه که از طریق وحی برایمان توضیح داده شده باشد. جالب توجه است که ملا صدرا خود به این مطلب تصریح کرده است. ایشان در تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی یس می فرماید:

از این بهره‌ی که بخواهی با عقل ناتوان و دلیل مزیف خود، حقایق معاد و

احوال قیامت را درک کنی، درک این امور فقط از راه اخبار شارع و ایمان

به غیب میسر است و بس. ۳.

● **الْمَعْصِيَةُ مَعَ الْإِسْتِقَامَةِ فِي الْعُقَايِدِ تُغْفَرُ، وَالطَّاعَةُ مَعَ الْإِنْحِرَافِ فِي**

الْعُقَايِدِ لَا تُغْفَرُ، وَبِأَيْنِ كَوْنِهِ بَيَانُهَا عَمَلُ نَبِيٍّ رَأَى بِهَا خَاطَرَ الْإِنْحِرَافِ فِي

عَقِيدَةٍ، مِنْ أَرْزَاقِ سَاقَطٍ مَيِّسٍ كَرَدْنَدِ، تَأْهِمِيَّتِ مَحْفُوظِ مَائِدِنِ عَقَائِدِ وَ

مَرْزَاهَا رَأَى بَيَانُ كُنْنَدِ.

۷. این که برخی از - به اصطلاح - کمترین عرفا علی (ع) را که محور حق و باطل^۴ است نشناخته اند، و در عین حال کشف و شهودهایی هم به ادعای خود داشته اند، همیشه سؤال انگیز بوده، که پس چه اعتمادی بر این کشف و شهودهاست؟ چگونه می توان اینان را عارف بالله به معنی حقیقی کلمه دانست؟

آیا این که ما بکوشیم و بگردیم از این گوشه و آن گوشه مطلبی که با تشییع آنان سازگار باشد پیدا کنیم و به زور، شیعه بودن کسی را اثبات کنیم، پاسخ آن سؤال را می دهد؛ یا این هم یکی از مصادیق تأویل و توجیه است که گرفتار آن می شویم یعنی همان گونه که اگر مطلبی با آیه همخوانی نداشت، آیه تأویل می شود، اگر عرفان اهل بیت با گفته های کسی نساخت، این عرفان تأویل می شود، و اگر شاهد صدقی بر بی اعتباری برخی از این کشف و شهودها و یا کشف و شهودهای ادعایی غیر ثابت پیدا شد، آن شاهد نادیده گرفته می شود. آیا این روش صحیح است؟!

۸. همه می دانیم که اساس و ریشه و اصول و مبانی ادیان آسمانی با هم تفاوتی ندارد، آدم (ع) همان را گوید که خاتم (ص) آورده، و خاتم (ص) همان مطالب را مطرح می سازد که آدم (ع) مطرح می ساخت، پس علت به وجود آمدن این همه تحریف ها در اعصار میان آدم (ع) و خاتم (ص) چه بوده است؟

علت العلل و مؤثرترین عامل، آمیختن مطالب دیگران به آن چیزی که پیامبران آورده بودند می باشد. از این رو اهل بیت عصمت و طهارت (ع) تأکید فراوان داشتند که مرزهای مطالب دین به هیچ نحو کم و زیاد نشود، و نسبت به دخل و تصرف در معارف بی تفاوت نبوده، بلکه بسیار حساس بودند. ایشان می فرمودند:

المعصية مع الاستقامة في العقائد تغفر، و الطاعة مع الانحراف في العقائد لا تقبل^۵
و با اینگونه بیان ها عمل نیک را به خاطر انحراف در عقیده، از ارزش ساقط

● در برخی موارد می بینیم قرآن در یک مسأله به صراحت اظهار نظر کرده است، اما فلسفه و حکمت متعالیه و عرفان خلاف آن را می گوید، و در عین حال گفته می شود قرآن، برهان و عرفان متحد هستند. برای نمونه معادی که در قرآن مطرح است، صریح در معاد جسمانی است، و معادی که در حکمت متعالیه تبیین شده، معاد مثالی برزخی است که ربطی به معاد جسمانی عنصری قرآن ندارد.

می کردند، تا اهمیت محفوظ ماندن عقاید و مرزها را بیان کنند. این که حاضر نبودند در بنای خانه‌ی دین هیچ خشتی کج گذاشته شود، برای آن بود که اسلام و مکتب تشیع گرفتار شبیه کجروی‌های ادیان پیش از اسلام نشود، و از تحریف و انحراف مصون بماند. اگر شما پیرسید راه در امان ماندن از این کجروی‌ها چیست؟ پاسخ این است که از اهل بیت (ع) جدا نشویم. پیامبر (ص) فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها».

۹. در برخی موارد می‌بینیم قرآن در یک مسأله به صراحت اظهار نظر کرده است^۹، اما فلسفه و حکمت متعالیه و عرفان خلاف آن را می‌گوید، و در عین حال گفته می‌شود قرآن، برهان و عرفان متحد هستند. برای نمونه معادی که در قرآن مطرح است، صریح در «معاد جسمانی» است، و معادی که در حکمت متعالیه تبیین شده، معاد مثالی برزخی است که ربطی به معاد جسمانی عنصری قرآن ندارد. گرچه نام آن را معاد جسمانی بگذاریم. و برای همین یکی از بزرگان و استادان متأخر در حاشیه‌ی خود بر «شرح منظومه سبزواری» - که گویند از بهترین حواشی بر این کتاب، و حاکی از مهارت و تبخّر مؤلف آن در فلسفه است - در بحث معاد پس از تشریح آن چه ملاحظه‌ها و حاجی سبزواری پیرامون معاد گفته‌اند، گوید: «این معاد با آن چه در قرآن آمده مخالف است و من به آن چه در قرآن هست اعتقاد دارم». آیا ناهمگونی از این واضح‌تر؟ آیا انتظار این که عقاید خود را از این راه بگیریم و اصلاً گرفتار اشتباه نشویم، انتظار بی‌جایی نیست؟!

۱۰. مقصود از تسلیم که در آیات و روایات آمده، برای نمونه در نهج البلاغه می‌خوانیم: «الاسلام هو التسليم» این است که مسلمان مؤمن آن چه پیامبر اسلام (ص) آورده (ما جاء به النبي) را قبول داشته باشد، و در برابر معارف و احکامی که آورده، چه فلسفه و حکمت آن را بیابد و چه نیابد تسلیم باشد. روش تزکیه و رشد اخلاقی را که مطرح ساخته پذیرد و تسلیم باشد، چه با روش‌های دیگران مطابق باشد چه مخالف.

به حقایق و واقعیاتی که بیان کرده ایمان داشته باشد و تسلیم باشد، چه بتواند برهان - باصطلاح فلسفی - بر آن اقامه کند، چه نتواند؛ و چه در مکتب‌های دیگر پذیرفته شده باشد، و چه رد.

چه بسا در این جا کسانی بی‌توجه بگویند، شما دعوت به ایمان بسیط می‌کنید و از تعقل باز می‌دارید، پذیرش از معصوم که معلم حقایق و حیانی است عین تحقیق است

نه بساطت و تقلید. و از این جاست که می بینیم آقا علی مدرس زنوزی - کسی که او را پس از ملا صدرا «مؤسس خوانده اند - در آخر «بدائع الحکم» می فرماید:

این بحث های عقلی ریسمان بازی است. هر کس هر چه باشد چه انسان معمولی و چه فیلسوف فاضل، باید عقاید خود را بر طبق عقاید معصوم قرار دهد و «بنای اعتقاد» خود را بر این گذارد که هر یک از آنها مطابق اعتقاد ائمه معصومین (ع) است معتقد باشد، و هر یک از آنها که مطابق نباشد منکر....

۱۱. در مقابل «تسلیم» به این معنی، «نفاق» شکل می گیرد. برای نمونه حکمی را می داند رسول خدا (ص) گفته است، اما چون به نظرش صحیح نمی آید، یا فلسفه و سرش را نمی فهمد، قلباً زیر بار نمی رود. روش تربیتی اسلام را با روش های دیگر تطبیق و احیاناً مقایسه و تحلیل می کند و گاهی در دل می گوید آن روش دیگر بهتر است و یا شاید بهتر باشد.

واقعیت هایی مانند دوام عذاب که در قرآن آمده چون به عقلش جور نمی آید، به فکر توجیه می افتد و می گوید در آغاز عذاب است، اما کم کم عذب و گوارا می شود، تا عقل خود را قانع کرده باشد. این نوعی نفاق است و گفته اند: «للفنای درجات و مراتب». از خدا باید بخواهیم از این گونه نقاط ضعف که ممکن است ناخود آگاه گرفتار شویم، حفظمان فرماید. ۷

۱۲. بسیاری از طلاب و دانشجویان، مایل و طالبند که بدانند قرآن و روایت معتبر در مورد معارف اسلام - صرف نظر از آن چه فلاسفه ی پیش و پس از اسلام و عرفا گفته اند - چه گفته است. در چه مسائلی به وضوح سخن گفته، و در چه مسائلی گفتارش متشابه و در چه مسائلی ساکت است.

پس از این تحقیق و گروه بندی، مایلند بدانند در فلسفه و عرفان - صرف نظر از آیات و روایات و یا با توجه به آنها - مطالب چگونه تشریح و تبیین شده، تا اگر در مسایل گروه اول، آن چه را در فلسفه و عرفان مطرح شده، مطابق با آورده های اسلام دیدند، به فکر و عقل و شناخت گویندگانش آفرین گفته و آنان را تمجید کنند، و اگر احیاناً به مخالفتی برخورد کردند، اسلام و پیامبر اسلام را اصل و صحیح دانستند، و حرف مخالف را نپذیرند.

در گروه دوم و سوم از مسایل، اگر آن چه که در فلسفه و عرفان آمده جزء بدیهیات

و یا مستقلات عقلیه است بپذیرند، و در غیر این صورت با احتیاط برخورد کرده و به طور اجمال به واقعیاتی که رسول خدا(ص) و اهل بیت او قبول دارند معتقد باشد. نه این که قرآن و روایات با مطالب گرفته شده از دیگران خلط شده و مرزبندی دقیقی در کار نباشد.

۱۳. متأسفانه به خاطر این که تصور می شده کلام و فلسفه در بعد معارف برای حوزه‌ی اسلام کافی است، در استخراج و استنباط معارف از قرآن و روایات کار لازم انجام نشده است.

هنگامی که در بحث‌های فقهی و اصولی می بینیم برخی از آیات و روایات در حد اعلا مورد مذاقه و تدبیر قرار گرفته، مثل «حدیث رفع»، «حدیث علی الید» و «حدیث لا ضرر و لا ضرار» که در اثر تدبیر و دقت چه مطالب خوبی از آنها استخراج و استنباط شده و مورد بررسی قرار گرفته است، تأسف می خوریم که چرا این سنخ کار، روی آیات و روایات و معارف نشده است.

راستی اگر صد نفر مانند شیخ انصاری، آخوند خراسانی^۸، صاحب عروه و امام خمینی، خطبه‌های امیر مؤمنان(ع) را مانند روایات فقه و اصول مورد تدبیر و دقت قرار می دادند، چه برکاتی برای همه داشت.

آرزو این است که این کار انجام شود و هم اکنون در حوزه‌ی قم گروهی مشغول جمع آوری و تنظیم و فیش کردن مصادر اولیه‌ی معارف اسلام و تشیع هستند که به خواست خدا، در آینده در جهت تحقیق و تدقیق و استنباط و استخراج قرار گیرد.

۱۴. در فلسفه‌ی اسلامی و حکمت متعالیه، آیات و روایات هم مورد استفاده و استناد قرار گرفته است، اما اگر مرا تخطئه نکنند، می گویم: اغلب پس از پرسیدن ذهن از مسائل فلسفی، به قرآن و روایات مراجعه کرده‌اند، و در مواردی به این نتیجه

● این که کسانی مانند حقیر از طرح مکتب تفکیک، و خود تفکیک

استقبال می کنند معنایش این نیست که هر چه مکتب معارفی

خراسان گفته یا می گوید بی چون و چرا باید پذیرفت، بلکه مقصود

این است که این روش و راه، مسیر صحیحی است که باید دنبال

شود و مرزها روشن گردد. روش مورد قبول و پسند است،

محتوای روش باید مورد تحقیق باشد.

رسیده‌اند که آن‌چه در فلسفه آمده، با قرآن و روایات مطابق و همگون است. اما در موارد دیگری که پس از تأمل و دقت به آن همگونی و موافقت نرسیده‌اند، دست به تأویل و توجیه آیات و روایات زده‌اند. و در مواردی دیگر که می‌توان گفت قرآن و روایات مطلب صریح و واضحی ندارند و سکوت کرده است، باز آیات و روایاتی را (اگر جسارت نباشد) به استخدام مطالب خود در آورده‌اند.

برای نمونه اگر کسی سؤال کند: آیه‌ی شریفه‌ی «الاله الخلق و الامر» (اعراف، ۷/۵۴) با اصطلاح «عالم امر و خلق» که در فلسفه مطرح شده چه ربطی دارد که به هم ربط می‌دهند؟ در پاسخ چه می‌توانیم بگوییم: آیا امام معصوم که مفسر حقیقی قرآن است آیه را این‌طور معنی کرده است؟ و آیا در زمان نزول آیه چنین مطلبی از آیه به ذهن کسی می‌آمده است؟ و یا حتی در زمان ما اگر اصطلاح «عالم امر و خلق» پیدا نشده بود، به ذهن کسی می‌آمد که این آیه با عالم امر و خلق ارتباط داشته باشد؟^۹

اول باید ببینیم «له الخلق و الامر» یعنی چه؟ و سپس ببینیم در فلسفه و علوم دیگر چیزی مطابق آن آمده است یا نه؟ نه بالعکس.

۱۵. این که کسانی مانند حقیر از طرح «مکتب تفکیک» و خود تفکیک استقبال می‌کنند معنایش این نیست که هر چه مکتب معارف خراسان گفته یا می‌گوید بی‌چون و چرا باید پذیرفت، بلکه مقصود این است که این روش و راه، مسیر صحیحی است که باید دنبال شود و مرزها روشن گردد. روش مورد قبول و پسند است، محتوای روش باید مورد تحقیق باشد. نویسنده‌ی آگاه کتاب «مکتب تفکیک» نیز همواره دعوت به استقلال فکری و تحقیق جدی کرده است.

فکر می‌کنم تفقه که در قرآن و روایات عنوان شده، با همین روش [تفکیک]، قابل انجام است و گرنه تفقه نیست و احیاناً تحریف کردن حقایق قرآنی است. فقه یعنی فهم، و «تفقه در دین» یعنی فهمیدن آن‌چه پیامبر آورده است، بدون خلط شدن با آورده‌ها و گفته‌های دیگران. اگر از قرآن به ضمیمه‌ی مطالب دیگری از دیگران، معارف را استخراج و استنباط کنیم، این تفقه در دین و فهم از قرآن نیست، و خواه ناخواه گرفتار تحریف واقعیات خواهیم شد.

همان‌گونه که باید مرز تسلیم و نفاق را بدانیم که تسلیم باشیم نه گرفتار نفاق، مرز تفقه و تحریف را هم باید بدانیم که فقیه باشیم نه محرف.

در پایان، بار دیگر درخواست خود را از دانشمند و نویسنده‌ی توانا جناب آقای

محمد رضا حکیمی تکرار کرده و بیان می‌کنم اگر کتاب مورد نظر («شیخ مجتبی قزوینی و مکتب تفکیک») تألیف شود، نقطه‌ی عطفی در مباحث معارف خواهد بود و چون راه بحث و مباحثه هم برای همیشه باز خواهد بود، حتماً بحث‌های مطرح شده در آن کتاب پیگیری و به مرور زمان، از حیث تبیین و تشریح، سیر تکاملی خواهد داشت. ۱۰

۱. رک: رضا استادی، «آزاد اندیشی دیوار به دیوار کفر» مجله‌ی گلچرخ.
۲. رک: مقاله‌ای از رضا استادی در یادنامه‌ی مرحوم دکتر سیدجواد مصطفوی.
۳. ملا صدرا، تفسیر سوره‌ی یس/ ۱۵۰، قم: انتشارات بیدار.
۴. رک: فقیه ایمانی، «حق با علی است».
۵. مفاد احادیث است نه عین حدیث.
۶. مانند معاد جسمانی.
۷. رک: رضا استادی، مجله‌ی نور علم «چهل حدیث»، ده روایت از روایات تسلیم.
۸. گویا مرحوم آخوند شرحی بر خطبه‌ی اول نهج البلاغه داشته باشند.
۹. آیت‌الله شهید دکتر سید محمد حسین بهشتی نوشتاری در این زمینه دارد که به همین نام (عالم امر و خلق) چاپ شده است.
۱۰. ضمناً مدت‌هاست که شنیده‌ام کتاب «بیان الفرقان» مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی در دست تحقیق و چاپ است. اگر این مسموع مطابق با واقع، و این چاپ از توضیحات و پاورقی‌های روشنگر بهره‌مند باشد، خود قدم مؤثری است در این راه، و زمینه‌ی خوبی است برای مورد بحث قرار گرفتن محتوای آن. خلاصه باید مطالب عرضه شود و مورد نقد و بررسی قرار گیرد، نه فقط به کلیاتی بسنده گردد، اگر چه - چنان‌که اشاره کردیم: فهرست بسیار پربار کتاب «مکتب تفکیک» (شامل ۹۰۰ مسأله‌ی بسیار مهم)، راهگشای مهمی است برای پژوهندگان و محققان در حال و آینده.

بینات: بجز کتاب «مکتب تفکیک»، این کتابها نیز از سوی محمد رضا حکیمی انتشار یافته است که روشنگر راه علمی «تفکیک» است:

- ۱- «معاد جسمانی در حکمت متعالیه».
- ۲- «اجتهاد و تقلید در فلسفه».
- ۳- «پیام جاودانه».
- ۴- عقل در مکتب تفکیک».
- ۵- «الهیات الهی و الهیات بشری» (در دست تنظیم).